

# کجای کاری پزمان؟

جمشیدی  
از مرحله «جاده آزمون‌ها»  
هم به سلامت می‌گذرد. از مجموعه  
آزمون‌هایی که قهرمان باید از پس  
آنها برآید تا ۲ ماهه دگر دیسی شود.  
او باید از آنها را بکشد و از موانع  
غیرمنتظره بگذرد

در ریخت‌شناسی داستان‌ها الگوی معروفی وجود دارد به نام «سفر قهرمان». الگویی که اولین بار جوزف کمبل، اسطوره‌شناس آمریکایی، آن را مطرح کرد و طبق این الگو، قهرمان هر داستان معمولاً مراحل و سفری را برای قهرمانی طی می‌کند. کمبل می‌گوید این سفر ۱۷ مرحله دارد که البته بیشتر اسطوره‌ها همه این مراحل را نمی‌گذرانند و روی بعضی مراحل تمرکز دارند. این مرحله‌ها در ۳ مرحله کلی دسته‌بندی می‌شوند؛ جدایی، تشریف و بازگشت. در مرحله جدایی، قهرمان از دنیای عادی به دنیای ناشناخته‌ها سفر می‌کند. مرحله تشریف، شرح ماجراهای او در دنیای ناشناخته‌هاست و در مرحله بازگشت، او دوباره به دنیای عادی برمی‌گردد.

پزمان جمشیدی در این زندگی ۴۳ ساله‌اش انگار ۲ بار این سفر را طی کرده است؛ در فوتبال و سینما. برای تماشای زندگی او در نمای لانگ‌شات می‌توانیم به روزهایی برگردیم که کمتر کسی از آن خبر دارد. به روزهای آخر زندگی یک فوتبالیست حرفه‌ای در اواخر دهه ۸۰.

پزمان جمشیدی در آخرین سال‌های فوتبال، در سی و دو سالگی برای ابومسلم خراسان بازی می‌کرد. در تیمی که آن روزها نتایج بدی می‌گرفت، مربی‌ها پشت سر هم عوض می‌شدند و جمشیدی هم با باشگاه اختلاف پیدا کرده بود. همه چیز بد بود و جمشیدی تصمیم گرفت ۴۰ درصد قراردادش را ببخشد و نیم‌فصل برگردد تهران. آن روزها در خانه نشست و منتظر ماند تا تیم‌های لیگ برتری پیشنهاد بدهند، اما فقط تیم‌های دسته یک و پایین تر سراغ او رفتند. جمشیدی کم‌کم تصمیم گرفت که دیگر فوتبال بازی نکند، اما یکی از دوستانش پیشنهاد داد به لیگ اندونزی برود. او هم قبول کرد؛ هم فال است و هم تماشا. در نهایت به او برای بازی در باشگاه «پرسی جا» پیشنهاد قراردادی معادل ۱۸۰ میلیون تومان دادند که ۹۰ میلیون تومان آن به خودش می‌رسید. او پذیرفت، اما چند ساعت بعد که به پدرش زنگ زد، پدرش گفت «بابا، این قدر چی می‌شه آخه؟ همه‌ش رو خرج می‌کنی که. بعدم این همه فوتبال بازی کردی، بسه دیگه بیا تهرون، به کم پیش خودمون باش.» این حرف‌ها مثل یک تلنگر جمشیدی را به شک انداخت. خودش هم از دیدن اوضاع فقر کوچه‌ها و خیابان‌های اندونزی و بوی ماهی و میگو و خرچنگ شهر دل خوشی نداشت و همان شب بی مقدمه با یک پیام به مدیر برنامه کامرونی‌اش، بی‌خبر از دیگران از اندونزی فرار کرد. وقتی برگشت تهران، دیگر هیچ وقت به طور جدی و رسمی فوتبال بازی نکرد و رفت سر کلاس‌های مربیگری. وقتی برگشت، تا ۲ سال بدنش را حرفه‌ای و آماده نگه داشت و منتظر بود پیشنهادی به او بدهند. انگار رسیده به مرحله «اجتناب از بازگشت» قهرمان که در جهان دیگر به سعادت دست یافته است و دیگر برای بازگشت به زندگی عادی قبلی خود تمایلی ندارد. اما نه، این پایان فوتبال اوست. پایان بیشتر از ۲۰ سال بازی رسمی. از اولین قرارداد نوجوانان در سال ۶۹ تا آخرین قرارداد در سال ۹۰. مربیگری را که شروع کرد، ترس فراموش شدن هنوز همراهش بود، اما پذیرفته بود که فراموش شدن یک اتفاق طبیعی است. طبیعی مثل مرگ. می‌گویند فوتبالیست‌ها ۲ بار می‌میرند؛ یک بار در پایان عمر فوتبالی‌شان و یک بار به مرگ طبیعی. پزمان جمشیدی اما زندگی و مرگ را یک بار دیگر هم تمدید کرد. او تصمیم گرفت به پیشنهاد

نهنگ» به سلامت عبور کند. مرحله‌ای که آخرین مرحله جدایی قهرمان از زندگی شناخته‌شده‌اش خودش است. باورده به این مرحله، قهرمان اراده خود برای دگر دیسی را نشان می‌دهد. پزمان جمشیدی فوتبالیست مهندس عمران، حالا (حداقل در تیتراژ یک سریال تلویزیونی) بازیگر شده بود. پیشنهادهای بعدی که رسید، سردرگم نشد. کوتاه نیامد. تئاتر و بازی در نمایش «بادی که تو را خشک کرد، مرا برد» را انتخاب کرد. سروصداها برای اعتراض به بازی او در تئاتر که بالا گرفت، جمشیدی مصمم تر شد تا نشان بدهد جای کسی را تنگ نکرده است. برای او

برادران قاسم‌خانی برای بازی در سریال «پزمان» جواب مثبت بدهد. یک تصمیم بزرگ و پرخطر. از اطرافیان، هیچ کس موافق این اتفاق نبود، اما جمشیدی پیش رفت. بازی‌اش گرفت و اسمش سر زبان‌ها افتاد. دوباره او را شناختند. دوباره توانسته بود از مرحله «شکم

بازیگری شبیه خواب بود، اما سعی کرد با این وضعیت و موقعیت جدیدش هم شوخی کند: «فحش‌هایی که برای بازی در این کار به من دادند، زمانی که در پرسپولیس بازی می‌کردم از علی پروین نخورده بودم!» می‌گفت خودش را بازیگر نمی‌داند و سعی می‌کند تجربه کند. او سعی کرد با دوری از حاشیه‌ها، با هوش ذاتی‌اش تداوم بازیگری‌اش را تضمین کند. او از تلویزیون و تئاتر خیلی زود به سینما رسید. حتی به کاندیداتوری جشنواره فیلم فجر. به روزی که حتی به خاطر این نامزدی طعنه‌ها و خنده‌های تمسخرآمیز شنید، اما باز هم صبوری کرد: «من دیگر ۴۰ سال دارم و اگر امروز هم بازیگری را کنار بگذارم، اتفاقی برایم نمی‌افتد. آن قدر وابسته به چیزی نیستم که بخواهم مجیزش را بگویم. به روح مادرم ناراحت نشدم.» این آزمون‌هایی تواند هر کسی را زمین بزند، اما جمشیدی از مرحله «جاده آزمون‌ها» هم به سلامت می‌گذرد. از مجموعه آزمون‌هایی که قهرمان باید از پس آن‌ها برآید تا آماده دگر دیسی شود. او باید

اژدهاها را بکشد و از موانع غیرمنتظره بگذرد. دوباره و دوباره. پزمان جمشیدی حالا ۱۷ تئاتر بازی کرده و جلودوربین ۸ مجموعه تلویزیونی رفته است و سابقه بازی در ۱۷ فیلم سینمایی را دارد. از «پزمان» تا همین «زیرخاکی» که احتمالاً دوام شهرت و محبوبیت او را بیشتر از قبل تضمین خواهد کرد. از «آتش بس» تا «دوزیست» که هنوز اکران نشده است و کنار بازیگران حرفه‌ای درجه یکی مانند سعید پورصمیمی و جواد عزتی بازی می‌کند. کنار ستاره‌های ماندگاری حجازی فر که می‌گوید همیشه نسبت به پزمان جمشیدی گارد داشته، امادر «دوزیست» با کاربلدی، اخلاق، زحمت‌ها و رفتارهای حرفه‌ای او، نظرش درباره او تغییر کرده است. فارغ از قضاوت درباره کیفیت و کارنامه حرفه‌ای بازیگری پزمان جمشیدی که فراز و نشیب‌ها و قوت‌ها و ضعف‌های زیادی دارد، او حالا انگار در جایی از زندگی‌اش ایستاده که به مرحله «زندگی آزاد» سفر قهرمان بی‌شبهت نیست. مرحله‌ای که به رهایی از ترس از مرگ منجر می‌شود، که به معنای آزادی برای زندگی کردن است. گاهی به این مرحله «دم را دریافتن» می‌گویند. جایی که فرد نه حسرت گذشته را می‌خورد و نه نگران آینده است. جایی که خودش هم می‌گوید از آن راضی است؛ «من این قدر بالا و پایین زندگی را دیده‌ام که توقعم از زندگی همین است که هست. اگر در جایی آدم‌ها به من بخندند، تعجب نمی‌کنم. تشویقم هم نکنند، متعجب نمی‌شوم.»

پز